

# روایت بایزید بیات

## از روابط همایون و تهماسب

• ابوالحسن مبین

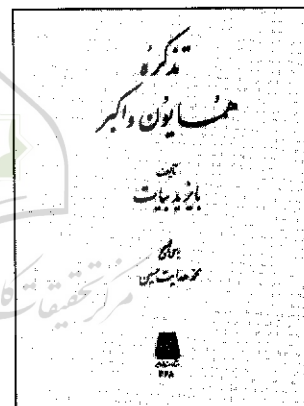
عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی بجنورد

همایون پادشاه اگر کسی را در خاطر چیزی مانده باشد درج نمایند—  
و به نام نامی ما تمام سازند»<sup>۲</sup>.

اثر بایزید بیات وقایع سیزده سال پایانی سلطنت همایون از ۱۵۴۲/۹۴۹ (مقارن تولد فرزندش اکبر) تا ۱۵۵۶/۹۶۳ (وفات همایون)، و نیز به طور ضمیمه وقایع پادشاهی جانشین وی جلال‌الدین محمد اکبر (۱۰۱۴-۱۹۰۶/۹۶۳-۱۵۵۶) را تا سال ۱۵۹۰/۹۹۹ ارائه می‌دهد. قسمت اساسی کتاب به دوره همایون تعلق دارد و در ادامه آن اطلاعات با ارزشی درباره حوادث دوره اکبر مطرح شده است. از جمله دلایل اهمیت کتاب یکی آن است که مؤلف شاهد عینی اغلب وقایع و حوادث آن زمان و از مقربان همایون بوده است.

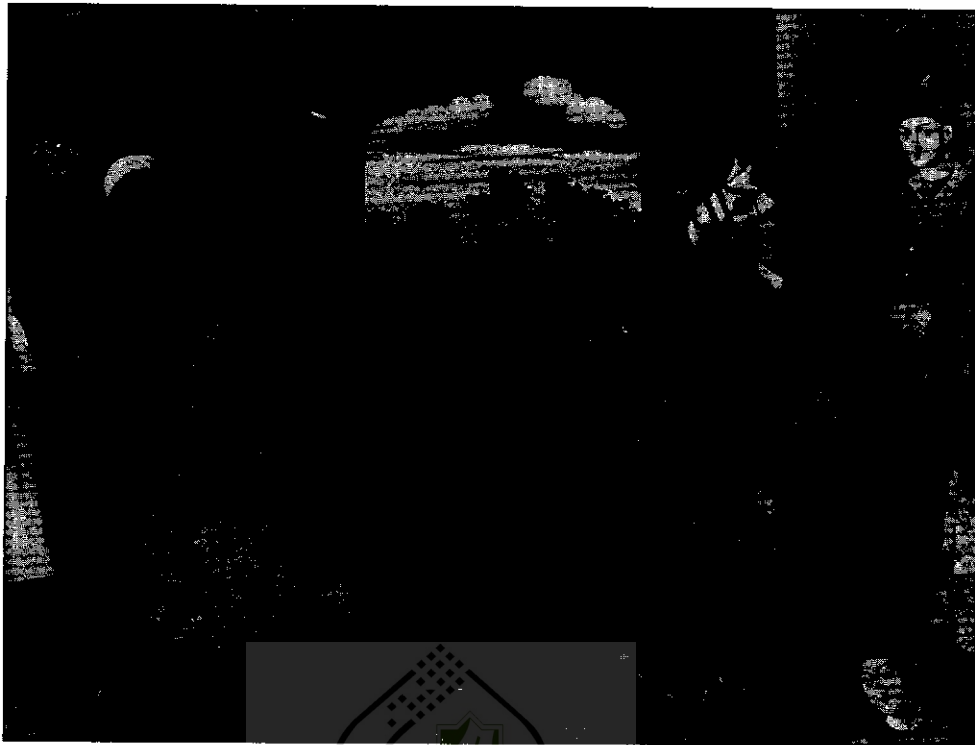
تذکره همایون و اکبر که به تاریخ همایون نیز مشهور است، از جمله متون موثق و پر ارزش تاریخ این دوره محسوب می‌شود.<sup>۳</sup> کتاب حاضر نخستین بار از سوی انجمن سلطنتی بنگال در کلکته به سال ۱۹۴۱/۱۳۶۰ به چاپ رسیده است. اکنون در ایران نیز به همان صورت و به شکل افست از سوی انتشارات اساطیر منتشر شده است. متن اثر به زبان فارسی است و از مقدمه‌ای کوتاه به زبان انگلیسی به قلم مصحح برخوردار است. اینک با توجه به ویژگی‌های فوق و توضیحات مصحح، به بررسی مختصر کتاب و به ویژه فصل اول آن که در رابطه با آمدن همایون به ایران و دیدار با شاه تهماسب صفوی است، می‌پردازیم.

بایزید بیات در ابتدای کتاب اشاره می‌کند که طبق فرمان جلال‌الدین محمد اکبر به منظور تدوین شرح احوال و اقدامات پدرش همایون، با یادآوری و بیان خاطرات خویش برای کاتب شیخ ابوالفضل مبارک، زمینه نگارش آن‌ها را فراهم ساخته است. همایون، دومین پادشاه سلسله گورکانیان هند، در چهارم ذی‌قعدة ۹۱۳/۶ مارس ۱۵۰۸ در ارگ کابل متولد شد و در سال ۱۵۳۰/۹۳۷ جانشین پدر گردید. او در سال‌های نخست سلطنت خویش گرفتار مبارزه با برادران



- تذکره همایون و اکبر
- نوشته: بایزید بیات
- به سعی و تصحیح: محمد هدایت حسین
- ناشر: تهران، انتشارات اساطیر،
- چاپ اول، ۱۳۸۲، افست از روی چاپ کلکته، ۱۹۴۱ م. ص ۴۴۶

کتاب تذکره همایون و اکبر اثر بایزید بیات خاطرات یکی از خدمتگزاران مخصوص همایون، فرزند ظهیرالدین بابر،<sup>۱</sup> مؤسس سلسله گورکانیان هند است که در سال ۱۵۹۱/۹۹۹ به رشته تحریر درآمده است. این تذکره مانند اغلب تواریخ مربوط به دوره همایون برای استفاده شیخ ابوالفضل مبارک در تألیف کتاب اکبرنامه و به دستور اکبر شاه فرزند همایون تهیه شده است. چنان‌که خود بایزید در سبب تألیف آن در مقدمه کتاب می‌آورد: «چون جم‌جاه جلال‌الدین محمد اکبر پادشاه فرموده بودند که از بنده‌های درگاه هر یک را که سلیقه تاریخ باشد نویسند. بلکه از ایام سلطنت حضرت جنت‌آشایانی



► دیدار شاه تهماسب و همایون، نقاشی دیواری کاخ چهلستون، اصفهان

**بیرام خان، مشاور همایون، که از ترکمانان قراقویونلو و از تیره بهارلو بود و مذهب شیعه داشت با علاقه‌ای که به این مذهب و ایران داشت به همایون توصیه کرد به ایران پناهنده شود و از شاه صفوی کمک بخواهد**

بود که بسیاری از اشراف مغول که مذهب تسنن داشتند، پس از شکست همایون و به دلیل طرفداری افراطی او از مذهب شیعه خاص ایرانیان، او را ترک کرده و تنها گذاشتند.

بدین ترتیب مشخص می‌گردد گرایش همایون به مذهب شیعه، ربطی به آمدن وی به ایران یا اصرار شاه تهماسب نداشته است. با این حال دکتر ریاض الاسلام بیان می‌دارد که همایون یک مسلمان سنی بود، اما ظاهراً مانند پدر خود از تعصبات شدید فرقه‌ای به دور بوده است. اگرچه سرانجام ناچار به اذعان این مطلب می‌گردد که همایون در طرفداری از بدعت‌ها و عقاید جدید، با اندکی وسواس، نوعی ضعف داشت و این تمایل وی ظاهراً در مسایل مذهبی نیز آشکار گردید، بنابراین شگفت‌آور نیست که بعضی وی را دارای تمایلات شیعی پنداشته‌اند.<sup>۹</sup>

بایزید به این نکته مهم اشاره دقیقی نمی‌کند که در همین ایام یکی از دوستان قدیمی همایون به نام بیرام بیگ بهارلو (بیرم خان) که در سرنوشته‌ای وی نقشی ممتاز ایفا کرد، خود را از گجرات به وی رساند و در محرم ۹۵۰/ آوریل ۱۵۴۳ به همایون پیوست.<sup>۱۰</sup> از آن زمان، همایون از راهنمایی‌های یک مشاور دلسوز، خردمند و آگاه برخوردار شد. یعنی دقیقاً در زمانی که همه راه‌ها بر روی وی بسته شده بود، بیرام خان که از ترکمانان قراقویونلو و از تیره بهارلو بود و مذهب شیعه داشت با علاقه‌ای که به این مذهب و ایران داشت به همایون توصیه کرد به ایران پناهنده شود و از شاه صفوی کمک بخواهد.<sup>۱۱</sup>

بایزید به نام‌های که همایون در اول شوال ۹۵۰/ دسامبر ۱۵۴۳

سرکش خود به نام‌های میرزا هندال، میرزا عسکری و کامران میرزا گشت. یکی از رقیبان اصلی وی نیز شورشاه سوری سردار افغانی فرمانروای بنگال بود که موفق شد طی دو نبرد چانوسا و قنوج همایون را شکست دهد.<sup>۱</sup> همایون از اگره به لاهور رفت، اما در آن جا نیز توقف را مصلحت ندید و به حوالی ولایت بکر (بهکر) در سند رفت، ولی والی آن ولایت، شاه حسین بیگ ارغون به مخالفت با وی برخاست.

پس از آن همایون عازم ولایت قندهار شد. این اقدامات موضوع فصل اول کتاب را تشکیل می‌دهد. بایزید به وقایع ما قبل آن هیچ اشاره‌ای نمی‌کند، در حالی که حتی در منابع صفوی معاصر این دوره نظیر عالم‌آرای شاه تهماسب شرح مفصلی از آغاز کار همایون و درگیری‌های او با شیرخان صوری، آمده است.<sup>۵</sup> بایزید به طور بسیار خلاصه علل آمدن همایون را از بهکر به سوی خراسان «به سبب بی مهری برادران و بی وفایی لشکریان»<sup>۶</sup> بازگو کرده و به توضیح بیشتر ماجرا نپرداخته است.

با نزدیک شدن همایون به قندهار حاکم شهر عسکری میرزا که برادر ناتنی وی و برادر تنی کامران میرزا بود،<sup>۷</sup> تصمیم گرفت وی را دستگیر کند بنابراین همایون از آن ناحیه گریخت.

بایزید اسامی سردارانی را که در این سفر ملازم رکاب همایون بودند، حدود سی نفر ذکر کرده است؛ اما در سایر منابع این دوره بین بیست تا هفتاد نفر متفاوت ذکر شده است.<sup>۸</sup> از نظر دکتر ریاض الاسلام، اندک بودن یاران همایون در این ایام از این جهت

در «تذکره شاه تهماسب» که گمان می‌رود به قلم خود وی به نگارش درآمده باشد، جز یک مورد، اشاره‌ای به واقعه آمدن همایون و کمک به وی و اقدامات بعدی نشده است

به دربار شاه تهماسب فرستاده نیز اشاره نمی‌کند.<sup>۱۳</sup> این نامه ساده و مختصر از گرمسیر ولایت مجاور قندهار، قبل از قدم گذاشتن همایون به خاک ایران با نظر بیرام بیگ و دیگر مشاورین وی نوشته شد. همایون در نظر داشت تا زمان وصول پاسخ شاه تهماسب در گرمسیر بماند و پس از کسب اجازه وارد خاک ایران شود. ولی چون عسگری میرزا سپاهیانی را جهت دستگیری او اعزام داشت، ناگزیر همایون منتظر اجازه شاه تهماسب نماند و در اواخر سال

۱۵۴۳/۹۵۰ با عبور از «آب هلمند»<sup>۱۴</sup> وارد سیستان شد و در خانه احمد سلطان شاملو، حاکم سیستان ساکن شد.<sup>۱۵</sup>

همایون با احمد سلطان حاکم سیستان در باب ملاقات با شاه تهماسب مشورت نمود و چون تعریف هری (هرات) را بسیار شنیده بود و بسیار مشتاق دیدار آن شهر بود، به اتفاق وی راهی هرات گردید. چون خبر آمدن همایون به سلطان محمد (خدابنده) فرزند ارشد شاه تهماسب و حاکم هرات رسید، به همراه لاله‌اش محمد خان شرف‌الدین اوغلی تگلو به استقبال همایون شتافت.<sup>۱۶</sup> بایزید هیچ اشاره‌ای به ایام اقامت همایون در هرات، که بیش از یک ماه طول کشیده نمی‌کند. برخلاف او امیر محمود شرح مفصلی از اقامت همایون در هرات و نحوه پذیرایی از وی توسط سلطان محمد میرزا که در این زمان تنها ده سال داشت، ارائه می‌دهد.<sup>۱۶</sup> همایون از اقامت در هرات آن چنان مسرور گردید که آن را تا جشن نوروز تمدید کرد.

کاتب تذکره همایون و اکبر سپس به نقل «فرمان شاه تهماسب به حاکم خراسان» پرداخته است. با این که اساس کار کاتب بر شیوه اختصار است و به همین جهت از آن تحت عنوان «مختصر» یاد می‌کند، ولی در این جا به دلیل اهمیت و احترامی که شاه تهماسب در این نامه برای همایون قایل شده است، متن کامل فرمان شاه صفوی را آورده که تقریباً شامل ۲۵۰۰ کلمه می‌باشد و حدود بیست صفحه کتاب کنونی را در بر گرفته است.<sup>۱۷</sup>

این در حالی است که در منابع صفوی نظیر امیر محمود توجه چندانی به این نامه نشده و مؤلف عالم آرای شاه طهماسب که با تفصیل بیشتری به وقایع آمدن همایون به ایران پرداخته، برای جلوگیری از ملال خواننده این فرمان را در حدودش صفحه خلاصه کرده است.<sup>۱۸</sup> این موضوع نشان دهنده تفاوت در دیدگاه منابع صفوی و هندی در خصوص موضوع آمدن همایون به ایران است.

### کتاب «تذکره همایون و اکبر» اثر بایزید بیات خاطرات یکی از خدمتگزاران مخصوص همایون، فرزند ظهیرالدین بابر، مؤسس سلسله گورکانیان هند است که در سال ۹۹۹ - ۱۵۹۱ به رشته تحریر درآمده است

دستورات ذکر شده در فرمان شاه تهماسب چنان طول و تفصیلی دارد که حتی به تعداد غذاهایی که باید از مهمان عالی‌قدر پذیرایی شود، نیز اشاره دارد و نام و اجزاء خوراکی‌های شیرین و شربت‌ها و تعداد جامه‌های افتخاری را هم برمی‌شمارد. این فرمان هم‌چنین شامل دستورات مفصلی درباره نحوه پذیرایی از همایون در هرات است.<sup>۱۹</sup>

به عقیده مرحوم دکتر نوائی، شرح دقیق نحوه پذیرایی از همایون توسط شاه تهماسب و آن همه دقت در تنظیم برنامه پذیرایی و تشریفات پر خرج و شاهانه و اجرای دقیق آن توسط محمد خان شرف‌الدین اوغلی حاکم خراسان، جوابی روشن و قاطع و صریح به سخن ایرانیان و اروپائیان است که شاه تهماسب را «ممسک» و «مهمان کش» خوانده‌اند.<sup>۲۰</sup>

از طرف دیگر دکتر ریاض الاسلام بیان می‌دارد آن چه از متن نامه بر می‌آید این است که تهماسب ارزش تبلیغاتی حادثه را به وضوح درک کرده بود و از این که پادشاه سابق هند و هفتمین فرد از نسل تیمور بزرگ برای پناهنده شدن و دریافت کمک به قلمرو او آمده بود، بسیار هیجان‌زده گردید.<sup>۲۱</sup> با این حال برخلاف نظر سوگمار رای<sup>۲۲</sup> پژوهشگر هندی در کتابش تحت عنوان همایون در ایران،<sup>۲۳</sup> در مورد این که شاه تهماسب در پذیرایی از همایون یا کمک به او خست نشان داده باشد، هیچ سندی موجود نیست و سوگمار رای نیز هیچ سندی در این زمینه ارائه نداده است.<sup>۲۴</sup>

کاتب تذکره همایون و اکبر منبع خود را برای نقل این فرمان مطول نیز دقیقاً ذکر کرده و می‌نویسد متن فرمان را در تاریخ بیستم رجب سال ۱۰۰۰ هجری نزد میرمراد جوینی، داروغه دفاتر دربار دیده و «همان نقل را بجنس در این مختصر نوشته است.»<sup>۲۵</sup>

نکته قابل توجهی که در این میان وجود دارد این است که در تذکره شاه طهماسب که گمان می‌رود به قلم خود وی به نگارش درآمده باشد، جز یک مورد، اشاره‌ای به واقعه آمدن همایون و کمک به وی و اقدامات بعدی نشده است و تنها جایی که بایزید فرزند سلطان سلیمان قانونی، پادشاه عثمانی به ایران پناه آورده بود و شاه قصد داشته سرحد قندهار را به الکاء وی بدهد، به وی گو شزد نموده: «به طریقی که با همایون پادشاه سلوک کردم با شما کردم.»<sup>۲۶</sup> بایزید سپس به اختصار به ذکر رفتن همایون از هرات به مشهد و «زیارت آستانه امام» پرداخته است. به روایت امیر محمود بن

خواندمیر، همایون در چند روزی که در مشهد اقامت داشت «اکثر اوقات را صرف زیارت روضه متبرکه کرده، چند شب احیاء نمود و از روحانیت حضرت امام همام علیه الصلوات و السلام بشارت‌ها یافته، مبتهج و پر حضور از آن دارالسرور به صوب مقصد توجه فرمود.»<sup>۲۷</sup>

بایزید به مسیر حرکت همایون از مشهد به نیشابور و از سبزوار به دامغان و از سمنان به قزوین تا زنکان (زنجان) نیز اشاره نموده است.<sup>۲۸</sup> در حالی که برخلاف وی و شیخ ابوالفضل مبارک، مؤلف گمنام عالم آرای شاه طهماسب مسیر دیگری را معرفی می‌کند و

می‌نویسد شاهویردی خان، حاکم استرآباد که از سوی شاه به سمت مهمانداری همایون منصوب شده بود، در مشهد به حضور وی رسید و «از مشهد مقدس تا به استرآباد به آدابی همایون شاه را آورد که شرح آن در این مختصر نگنجد، و در ولایت و قصبه و شهری که وارد می‌شدند به آیین هر چه تمام‌تر استقبال می‌نمودند و پانداز و پیشکش می‌آوردند.»<sup>۲۹</sup>

سپس منزل به منزل به احترام هر چه تمام‌تر روانه قزوین شدند. پس از رسیدن به آن شهر، همایون ابتدا سردار خود بیرام بیگ را نزد شاه تهماسب فرستاد و اندکی بعد خود نیز عازم اردوی شاه در بیلاق سلق در منزل زنکان (زنجان) گردید<sup>۳۰</sup> و در جمادی الاول سال ۹۵۱/۱۵۴۴ با شاه صفوی دیدار نمود.<sup>۳۱</sup>

بایزید هیچ اشاره‌ای به گذاشتن تاج قزلباش بر سر همایون به پیشنهاد تهماسب نمی‌کند.<sup>۳۲</sup> ظاهراً جوهر آفتابه‌چی مؤلف تذکره الوقاعات که او نیز در این سفر همایون به ایران حضور داشت، اطلاعات بیشتری را با ذکر جزئیات ثبت کرده است.<sup>۳۳</sup>

به دستور تهماسب برای همایون اسباب و تشریفات لازم سلطنت را «از هر کارخانه که لایق دیده جدا کرده بودند به وکلای حضرت سپرده، اشیا را به نظر حضرت گذرانیدند.»<sup>۳۴</sup> هدایای بسیاری نیز به همایون و همراهانش داده شد. به روایت بایزید، ده هزار کس نیز ملازم رکاب همایون شدند، ولی سایر منابع این دوره نظیر اکبرنامه در رقم دوازده هزار نفر متفق القول هستند.<sup>۳۵</sup> بایزید هیچ اشاره‌ای به هدایایی که از جانب همایون به تهماسب داده شد و مورد توجه سایر مورخین قرار گرفته، نکرده است. به نوشته ابوالفضل مبارک در روز جشن، همایون در قبال هدایایی که از تهماسب دریافت داشته بود «الماسی گرانبها که خراج ملک‌ها و اقلیم‌ها بود و دو یست و پنجاه لعل بدخشانی به رسم ارمغانی»<sup>۳۶</sup> تقدیم شاه صفوی کرد. به

### از آن جا که «تذکره همایون و اکبر» حاوی اطلاعاتی درباره روابط همایون و اکبر با دربار صفوی است، برای تاریخ ایران دوره صفوی و به خصوص دوره شاه تهماسب حائز اهمیت فراوانی می‌باشد

روایتی الماس مذکور، همان الماس مشهور به کوه نور بود که بابر آن را پس از شکست دادن ابراهیم لودی به دست آورده بود.<sup>۳۷</sup>

بایزید هم چنین به بروز کدورت یا اختلاف میان دو پادشاه، به خصوص در زمینه پذیرش یا رد مذهب شیعه، هیچ اشاره‌ای نکرده است. با این که وی در جریان حوادث مورد بحث که به خصوص جوهر آفتابه‌چی به آن پرداخته، به اتفاق همایون در ایران بود. ابوالفضل مبارک نیز که همانند آن دو نفر ملازم همایون بود،

اختلاف دو پادشاه را به آن شدت که جوهر ذکر کرده و گفته هیچ مرادده‌ای بین دو پادشاه به مدت دو ماه رد و بدل نشد، تأیید نمی‌کند. اگر چه او نیز به بروز کدورت به سبب اغوای بعضی از اهل فساد، اشاره می‌کند، ولی بلافاصله اضافه می‌نماید: «آن کدورت به امتداد نکشید و به زلال صفا مصفا گشت».<sup>۳۸</sup>

از آن جایی که همایون مایل به دیدار از اردبیل و زیارت قبور اجداد صفویان بود، شاه تهماسب رخصت سفر به این مناطق را به وی داد و همایون به سوی تبریز حرکت کرد. از این جا بایزید از اردوی همایون جدا شده و در ملازمت سید محمد عرب که به گفته وی امام شاه بود و وظیفه رساندن زر نذری آستانه حضرت امام رضا (ع) در آن سال به او سپرده شده بود، به همراه پدر عازم مشهد گردید و در شب عید رمضان سال ۹۴۰/۱۵۳۳ از راه کوتل ذوقی وارد آن شهر شدند.<sup>۳۹</sup> اما تاریخ ذکر شده در تذکره صحیح نیست، زیرا ملاقات تهماسب و همایون در جمادی الاول ۹۵۱ / اوت ۱۵۴۴ واقع شده بود. بنابراین رقم ۹۴۰ را باید از سهو کاتب یا فراموشی بایزید دانست. به هر ترتیب بایزید مدتی را در مشهد گذراند تا زمانی که همایون در مسیر بازگشت وارد خراسان گردید و بایزید بار دیگر به اردوی وی پیوست.

با وجود این که بایزید در سفر تبریز و اردبیل همراه همایون نبود، ولی به بعضی رسوم و بازی‌های مردم آن دیار اشاره کرده است و می‌نویسد:

«به مردم تبریز حکم شد که از کارهایی که سابق می‌شده که به مرور ایام منع شده بودند باز به عمل آرند از گرگ‌دوانی و ارمنی مسلمان و چوگان با ختن و غیره.»<sup>۴۰</sup> ظاهراً این حجارج بازی‌های که جنبه اجتماعی و عمومی داشت و قبلاً به خاطر جلوگیری از بروز شورش و آشوب ممنوع شده بود، اینک برای خوشامد همایون و انبساط خاطر وی دوباره به اجرا در

بایزید بیات به بروز کدورت یا اختلاف میان شاه تهماسب و همایون، به خصوص در زمینه پذیرش یا رد مذهب شیعه، هیچ اشاره‌ای نکرده است

## تاریخ روابط ایران و هند

(در دوره صفویه و افشاریه)

۱۳۵۶ هـ. ق / ۱۳۷۵ م. / ۱۹۵۶ م.

تألیف:  
دکتر ریاض الاسلام

ترجمه  
محمدباقر آرام - عباسقلی غفاری فرود

امان خواست و قلعه را تسلیم کرد. بایزید فتح قلعه را در آخر سنه ۹۴۰ دانسته که صحیح نیست، بلکه عسکری میرزا قلعه را در ۲۵ جمادی الثانی ۹۵۲ / سپتامبر ۱۵۴۵ تسلیم کرد<sup>۴۴</sup> و قلعه براساس توافق همایون و تهماسب به سلطان محمد میرزا و سرداران ایرانی سپرده شد. همایون نیز در خارج قلعه اقامت گزید.

به هر ترتیب پس از فتح قلعه قندهار، کدورتی میان سپاه قزلباش و همایون به وجود آمد که بایزید بیات به راحتی از آن گذشته و به دلایل بروز این اختلاف نیز اشاره‌ای نکرده است.<sup>۴۵</sup> با این حال کمی بعد، از تلاش امرای همایون جهت تصرف دوباره قندهار از دست ایرانیان سخن می‌گوید. شاید یکی از دلایل وی، جدای از این که نخواستند ناخوشایند همایون را بازگو کنند، این مطلب باشد که به خدمت یک ایرانی درآمده بود. یعنی حسین قلی سلطان شاملو برادر احمد سلطان شاملو حاکم سیستان، که با فداکاری و دانایی خویش کسب شهرت نموده و همایون وی را به سمت «مهردار» خویش منصوب کرده بود و اغلب در امور مهم با وی مشورت می‌کرد. بایزید که ملازم شخصی حسین قلی سلطان مهردار بود، در بیشتر گزارش‌های خود از این نام برده است.<sup>۴۶</sup>

بر خلاف بایزید، مؤلف گمنام عالم‌آرای شاه طهماسب که ظاهراً به مسایل مربوط به همایون علاقه ویژه‌ای داشته، به طور مشروع تری به این قضایا پرداخته است. او از دلایل بروز کدورت میان سپاه هندی و قزلباش سخن گفته و این که همایون در بین آن‌ها میان‌داری می‌کرد.<sup>۴۷</sup> سرانجام این مسایل موجب شد که اکثر امرای قزلباش بدون تکمیل مأموریت خویش و بدون کسب اجازه از همایون از قندهار به مرکز باز گردند. همایون نیز که بیش از یک ماه بود که در خارج قلعه قندهار بسر می‌برد، تحت فشار تعدادی از همراهان قرار گرفت تا قلعه را از نیروهای ایرانی باز پس گیرد.

بایزید به طور مجمل می‌نویسد که سلطان مراد میرزا فرزند شاه تهماسب در این اثنا در قندهار فوت کرد. انتشار خبر مرگ شاهزاده به نقشه فرماندهان هندی همایون سرعت عمل بیشتری بخشید. اما مؤلف عالم‌آرای شاه طهماسب مرگ شاهزاده سلطان مراد میرزا فرزند کوچک شاه و نامزد حکومت قندهار را، نتیجه خرده‌ماسی می‌داند که «امرای هندوان حق ناشناس» به حکیمی داده بودند و آن حکیم در فرصت مناسب الماس را در شرتی حل کرده و به شاهزاده

آمده بود.

همایون پس از سفر تبریز و اردبیل، به اردوی شاه در قزوین مراجعت کرد و پس از توقفی کوتاه به شرق بازگشت. او پس از دیدار دوباره از مشهد و اقامت در «باغ پایین‌پا»<sup>۴۸</sup> به جام‌رفت. تاریخ این دیدار در کتیبه‌ای در مقبره شیخ احمد جام به تاریخ ۱۴ شوال ۹۵۱ / دسامبر ۱۵۴۴ مندرج است. سلطان مراد میرزا فرزند خردسال شاه تهماسب و سرداران و نیروهایی که برای کمک و همراهی همایون انتخاب شده بودند، در نیشابور گردآمده و از آن‌جا راهی سیستان شدند.

همایون چون به رود هلمند (هیرمند) رسید، علی سلطان باشی بیوک را که پانصد نفر همراه داشت، به همراه عده‌ای دیگر به سوی قلعه بیست (بُست) فرستاد. جوهر آفتابه‌چی مدعی است که سربازان ایرانی از فرمان همایون مبنی بر حمله و غارت بُست به این دلیل که مخالف فرامین شاه ایران بود، سرپیچی کردند.<sup>۴۹</sup> اما بایزید با این که در میان آن لشکر بود و شرح فتح قلعه را بازگو کرده، ذکر آن از این موضوع به میان نیاورده است.

اصولاً بایزید از تمام حوادث مربوط به تجربیات ناخوشایند همایون در ایران به راحتی گذر کرده یا توجهی به آن نشان نداده است. اگر چه به نظر می‌رسد روابط میان همایون و نیروهای کمکی ایرانی همیشه صمیمانه نبوده است، وقایع نگارانی مثل ابوالفضل مبارک و امیر محمود نیز به گذاشتن سرپوش بر حوادث ناخوشایند در روابط مغول - صفوی علاقه مند بوده‌اند.

همایون پس از فتح قلعه بُست، مصمم شد از طریق مذاکره، کامران میرزا را به تسلیم قندهار، که در دست برادرش عسکری میرزا بود، وادار سازد. از این رو بیرام خان را به همراه تعدادی دیگر از امرا راهی کابل کرد. طبق گفته بایزید که همراه این گروه بود کلیه افراد بیرام خان مانند ایرانیان لباس پوشیده بودند و «همه تاج‌پوش به همان وضعی که در میان قزلباش بودند به چهار باغ درآمدند.»<sup>۵۰</sup> اما مذاکرات به نتیجه مطلوب نینجامید و کار به زد و خورد کشید.

بایزید ضمن توصیف نبردهایی که در اطراف قندهار و در اثنای محاصره آن‌جا در جریان بود، به استفاده از توپ و تفنگ در این جنگ نیز اشاره کرده است. با ادامه محاصره و دشواری کار مدافعان قلعه که از رسیدن هرگونه نیروی کمکی ناامید شده بودند، سرانجام عسکری میرزا که مقاومت شش ماهه خود را بی نتیجه می‌دید، از همایون

**بایزید ضمن توصیف نبردهای همایون و همراهان قزلباش او در اطراف قندهار و در اثنای محاصره آن، به استفاده از توپ و تفنگ در این جنگ اشاره کرده است**



► مقبره همایون،  
دهلی



کتاب «تذکره همایون و اکبر» به دلیل اشاره به نقش ایرانیان در قلمرو گورکانیان هند از اهمیت زیادی برخوردار است

همایون قندهار را هم چنان به بیرام خان بهار لوسپرد، زیرا احتمالاً او برای شاه تهماسب قابل قبول تر از هر کسی بود، و خود رهسپار کابل گردید و از این طریق خواست ثابت کند که مایل به حفظ روابط دوستانه با شاه تهماسب است.

به نوشته ریاض الاسلام با این که همایون همیشه تمایل داشت قندهار را به ایران باز پس دهد، ولی تا زمان حیات به قول خود وفا نکرد. پس از فوت وی در سال ۱۵۵۶/۹۶۳ حاکم هندی قندهار به دلیل اختلاف و درگیری با حاکم زمین داور، با ارسال نامه‌ای نزد تهماسب و یادآوری قصد همایون مبنی بر تسلیم قندهار به ایران، قلعه شهر را به شاه صفوی پیشکش کرد.

از نکات جالب و قابل توجهی که بازید در تذکره خویش به آن پرداخته نام بردن از برخی نقاشان و هنرمندان و صنعتگران ایرانی است که بنابه دعوت همایون به هندوستان رفتند، نظیر دو نقاش برجسته ایرانی به نام‌های ملا عبدالصمد مصور و میر سید علی تبریزی که از شاگردان ممتاز استاد کمال الدین بهزاد بودند و در زمره بنیانگذاران مکتب نقاشی در هند محسوب می‌شوند.<sup>۴۹</sup> همایون با حمایت از این نقاشان نام خود را به عنوان اولین حامی نقاشی مغولی در هند به ثبت رساند.<sup>۵۰</sup> این هنرمندان در دوران اکبر، جانشین وی نیز هم چنان مورد توجه و التفات دربار هند قرار داشتند.

آن چه در نهایت باید گفت این است که تذکره همایون و اکبر اثر بازید بیات از منابع مهم تاریخ هند در ارتباط با پادشاهی همایون و اکبر است و از آن جایی که حاوی اطلاعاتی درباره روابط این دو پادشاه با دربار صفوی است، برای تاریخ ایران دوره صفوی و به خصوص دوره شاه تهماسب حائز اهمیت فراوانی می‌باشد. از دیگر نکات ارزشمند کتاب اشاره به نقش ایرانیان در قلمرو گورکانیان هند است

خورانیده بود. نه تنها دکتر ریاض الاسلام که به روابط ایران و هند پرداخته، بلکه حتی دکتر نوائی و دکتر پارسا دوست نیز که وقایع دوران حکومت شاه تهماسب را به طور مفصل بررسی کرده‌اند، به این موضوع اشاره‌ای نکرده‌اند و ظاهراً به عالم آرای شاه تهماسب دسترسی نداشته‌اند.

به هر صورت در پی این واقعه امرای همایون وی را برآن داشتند که قلعه قندهار را تصرف نماید. همایون با حمله به قندهار و تصرف آن شهر نشان داد مانند پدرش بابر «دوست نامطمئنی»<sup>۴۸</sup> است. بازید از نامه همایون به تهماسب یاد می‌کند که طی آن درخواست نمود شاه به سخنان امرایی مثل شاهویردی خان که بدون رضایت وی به ملازمت شاه رفته‌اند، توجهی ننماید و سپس بیان داشته که «عهد و شرط و خصوصیت همانست که در محل ملاقات قرار یافته.»<sup>۴۹</sup> به نوشته وی باقی قزلباشان که برای کمک به همایون آمده بودند و حکمی از شاه مبنی بر منازعه با سپاهیان هندی وی نداشتند، از اطراف قلعه دور شده و به اردوی شاه پیوستند. در این میان چند نفر از امرای کمکی به میل خود به ملازمت همایون پیوستند و به مقاماتی منصوب شدند، اشخاصی چون حسین قلی میرزا شاملو، شاه قلی نارنجی، مقصود میرزا اخته بیگی شاملو و سید زین الدین سلطان.

با وجود مسایل مطرح شده در روابط فی مابین، چنین به نظر می‌رسد که این قضایا روابط ظاهراً دوستانه طرفین را تیره نساخت و شاه تهماسب در این زمان ترجیح داد که عمل صریح و فوری انجام ندهد و با حفظ ظاهر و قبول وعده‌های همایون اعتبار خود را حفظ نماید. از سوی دیگر طبق روایت اکبرنامه، همایون در نامه‌اش به تهماسب تأکید کرده بود که قندهار هم چنان «تعلق به شاه دارد.»<sup>۵۰</sup>

که در خور بررسی جداگانه‌ای می‌باشد.

پی‌نوشت‌ها:

۱. نسب ظهیرالدین محمد بابر نوه پنجم امیر تیمور گورکانی به این ترتیب است: ظهیرالدین محمد پسر عمر شیخ پسر سلطان ابوسعید پسر میرزا سلطان محمد پسر میرانشاه پسر امیر تیمور. خاندان پادشاهی بابر را به خاطر نسب مادری با چنگیزخان مغول، دودمان مغولی هند نیز می‌نامند.
۲. بایزید بیات، تذکره همایون و اکبر، به سعی و تصحیح محمد هدایت حسین، تهران: اساطیر، ۱۳۸۲، چاپ اول، ص ۱.
۳. جوهر، آفتاب، تاریخ تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، تیموریان بزرگ از بابر تا اورنگ ۱۱۱۸-۹۳۲ هـ. ق، لاهور: خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، آذر ۱۳۶۴ هـ. ش، ص ۱۰۵.
۴. برای اطلاعات بیشتر در این زمینه ن. ک: شیخ ابوالفضل مبارک، تاریخ گورکانیان هند، ج ۱، به کوشش غلامرضا مجد، تهران: پژوهشگاه ۱۳۷۲، ص ۲۷۲-۲۲۷؛ ریاض الاسلام، تاریخ روابط ایران و هند در دوره صفویه و افشاریه ۱۱۵۸-۱۷۴۵/۹۱۶-۱۵۱۰، ترجمه محمدباقر آرام، عباسقلی غفاری فرد، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۳، ص ۵۳.
۵. ن. ک: عالم‌آرای شاه طهماسب، به کوشش ایرج افشار، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۷۰، صص ۷۲-۱۶۹-۹۰-۲۲۶.
۶. بایزید، ص ۲.
۷. ریاض الاسلام، ص ۵۳. اما امیرمحمود می‌گوید عسکری میرزا برادر حقیقی همایون بود و با شنیدن خبر نزدیک شدن وی تصمیم گرفت به بهانه استقبال از وی از شهر بیرون آمده و همایون را به شهادت برساند. ن. ک: امیرمحمود بن خواندمیر، ایران در روزگار شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی، به کوشش غلامرضا طباطبایی، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، ۱۳۷۰، صص ۸۱-۳۸۰.
۸. کامران میرزا و عسکری میرزا از روی دشمنی با همایون و هراسی که از آوازه قدرت شیرخان صوری داشتند، پیشاپیش به نام وی سکه زدند و به وی اظهار اطاعت و بندگی نمودند. ن. ک: عالم‌آرای شاه طهماسب، صص ۴۱-۲۴۰.
۹. بایزید، ص ۷-۴. در اکبرنامه فهرست ملازمان رکاب همایون بیشتر است. ن. ک: ص ۳۳-۳۲۹. امیرمحمود این تعداد را «سی چهل نفر از معتمدان» می‌داند. ص ۲۸۱، جوهر آفتابه‌چی مؤلف تذکره‌الواقعات عدد چهل و دو را ذکر می‌کند که شامل دو نفر زن هم می‌شد. ن. ک: ریاض الاسلام، ص ۵۴.
۱۰. ریاض الاسلام، ص ۵۳، عالم‌آرای شاه طهماسب آورده است که هنگام عزیمت همایون به سوی قندهار سیصد و پنجاه هزار نفر از مطیعان او را همراه می‌کردند. ولی پس از آن که در رفتن به آن شهر ناکام ماند، با سی

چهل نفر در بیابان سرگردان گردید. صص ۲۴۳، ۲۴۵.

۱۱. ریاض الاسلام، صص ۹۲-۲۹۱.

۱۲. به نوشته عالم‌آرای شاه طهماسب، قبل از جنگ همایون با شیرخان «بیرام خان ولد علیشکر خان از مقربان حضرت همایون بود و سپهسالار و وزیر اعظم و همه کاره بود»، ص ۲۴۱، اما پس از شکست قنوج که سپاهیان همایون از یکدیگر متفرق شدند، بین آن دو نفر جدایی افتاد. ن. ک: شیخ ابوالفضل مبارک، ص ۷۷-۲۷۶؛ ریاض الاسلام، ص ۵۴.
۱۳. ن. ک: پارسادوست، منوچهر، شاه طهماسب اول، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۷، صص ۷-۴۰۶.
۱۴. ن. ک: شیخ ابوالفضل مبارک، ص ۳۰۳. امیرمحمود، ص ۴۶۷.
۱۵. بایزید، ص ۸. در اکبرنامه آب هیرمند، ص ۳۰۳.
۱۶. همان، ص ۹. احمدسلطان هم‌چنین قوراً قاصدی به دارالسلطنه هرات نزد سلطان محمد میرزا پسر شاه طهماسب و محمد خان شرف‌الدین اوغلی تکلو الله شاهزاده و حاکم واقعی ایالت فرستاد و آمدن همایون را به وی گزارش داد و اضافه نمود که همایون با کمتر از پنجاه نفر از همراهان غیر مسلح برای کسب کمک از شاه به ایران آمده است. اگر نایب السلطنه بپذیرند به هرات انتقال یابد و از آن‌جا به دربار شاه فرستاده شود، امیرمحمود، ص ۳۸۳. در مورد نامه‌های اولیه مبادله شده بین همایون و طهماسب ن. ک: پارسادوست، صص ۱۶-۴۱۰.
۱۷. بایزید، صص ۱۱-۱۰. در اول ذی‌عده سال ۲۵/۹۵۰ ژانویه ۱۵۴۴ همایون وارد شهر هرات گردید. پارسادوست، صص ۴۲۶، ۴۴۰.
۱۸. ریاض الاسلام، ص ۵۷. اما پارسادوست دوازده سال را صحیح می‌داند، ص ۴۴۰. سلطان محمد میرزا در باغ زاغان در خارج شهر همایون را ملاقات نمود و برای اقامت همایون در هرات، کاخ با شکوه دختر سلطان حسین بایقرا در اختیار او گذاشته شد. ن. ک: امیرمحمود، صص ۸۵-۳۸۴.
۱۹. بایزید، صص ۳۱-۲۱؛ ن. ک: ریاض الاسلام، ص ۵۷ ح.
۲۰. عالم‌آرای شاه طهماسب، ص ۵۴-۲۴۸. به نوشته وی شاه متن نامه را به خط مبارک خود تمام نموده بود، ص ۲۵۵.
۲۱. متن فرمان در اکبرنامه شیخ ابوالفضل نیز آمده است، صص ۱۶۵-۳۰۷. هم‌چنین مقایسه کنید با متن فرمان نقل شده در کتاب: نوائی، عبدالحسین، شاه طهماسب صفوی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰، صص ۶۱-۵۳. هم‌چنین متن دو فرمان نقل شده در کتاب بایزید بیات و عبدالحسین نوائی در پیوست کتاب عالم‌آرای شاه طهماسب آمده است، صص ۴۱۴-۳۹۲. به عقیده استاد ایرج افشار میان متن بیات و متن دکتر نوائی اختلافات عباراتی و موضوعی و متنی زیاد است. عالم‌آرای شاه طهماسب، ص ۳۹۱.
۲۲. نوائی، عبدالحسین، ایران و جهان از مغول تا قاجاریه، تهران: نشر هما، ۱۳۶۴، ص ۱۸۳. این دستورالعمل که در تاریخ ایران کم نظیر و بلکه

- بی نظیر است، نه تنها مهمان نوازی ایرانیان را در کمال وسعت و عظمت خود توصیف می‌کند، بلکه شکوه و ثروت عصر صفوی را نیز بازگو می‌نماید. احترامی که بر اساس این فرمان برای همایون قایل شدند باعث شد تا همایون به بیرام خان بگوید: «حقا که این سلسله قبله حاجات شهریاران است. امیدوارم که از لطف و احسان شاه دریادل و غریب نواز به مفرسلطنت خود برسم». عالم‌آرای شاه طهماسب، ص ۲۵۵.
۲۳. ریاض الاسلام، ص ۵۶.
24. Sukumar Ray.
25. Humayun in persia, The Royal Asiatic Society of Bengal, Calcutta, 1998.
- این کتاب به تازگی در ایران ترجمه و تحت این عنوان چاپ شده است: رای، سوکمار، همایون در ایران، ترجمه کیوان فروزنده شهرکی، تهران: آرون، ۱۳۸۳.
۲۶. ن. ک: پارسادوست، ص ۴۷۸؛ رای، صص ۲۶-۱۲۵.
۲۷. بایزید، ص ۱۱. برای اطلاعات بیشتر در این زمینه ن. ک: نوائی، عبدالحسین «پناه آوردن همایون پادشاه هند به شاه طهماسب صفوی» یادگار، ش ۱، سال دوم، شهریور ۱۳۲۴؛ مشیری، محمد «پناهندگی همایون پادشاه هند به دربار صفوی»، وحید، ش ۶، شهریور ۱۳۴۸، صص ۹۱-۷۷۸.
۲۸. شاه طهماسب بن اسماعیل بن حیدرالصفوی، تذکره شاه طهماسب، با مقدمه و فهرست امرالله صفوی، چاپ دوم، تهران: انتشارات شرق، ۱۳۶۳، ص ۸۰.
۲۹. امیر محمود، ص ۳۸۹، بایزید، ص ۲-۳۱، شیخ ابوالفضل مبارک، ص ۳۲۰، عالم‌آرای شاه طهماسب، ص ۲۵۸.
۳۰. بایزید، ص ۳۲، شیخ ابوالفضل مبارک، ص ۳۲۰.
۳۱. عالم‌آرای شاه طهماسب، ص ۲۵۸۰، امیر محمود اشاره ای به مسیر حرکت همایون نکرده است. ن. ک: ص ۲۸۹.
۳۲. محل ملاقات در بیلاق قیدار نیبی در ۳۷ کیلومتری جنوب زنجان در بلوک ایچ رود میان ابهر و سلطانیه بود. ن. ک: نوائی، ایران و جهان از مغول تا قاجاریه، ص ۱۹۰.
۳۳. همایون «چون برابر شاه دین پناه رسید آن حضرت از جای برخاسته از بی تعظیم مدتی چند پیش آمده و مقارنه نیرین و اجتماع سعدین دست داده شاه دین پناه به اتفاق همایون پادشاه بر مسند قرار گرفتند». عالم‌آرای شاه طهماسب، ص ۲۵۹.
۳۴. ریاض الاسلام که برداشتن مذهب تسنن همایون اصرار دارد، در این جا نیز می‌گوید: «همایون به وضوح تلاش می‌کرد که پذیرش تاج را به جنبه افتخاری آن ربط دهد نه به جنبه مذهبی آن، که در واقع نیز چنین بود. همایون به هر صورت خودش را سازگارتر از خادمش بیرام بیگ که
- علی‌رغم شیعه بودن از پذیرش تاج خودداری کرد، نشان داد»، ص ۶۱.
۳۵. ریاض الاسلام ضمن آن که نوشته‌های جوهر را به طور کلی به حقیقت نزدیک می‌داند، ولی تصریح می‌کند جوهر کتاب خود را در سنین پیری و پس از سپری شدن تقریباً ۴۵ سال پس از واقعه پناهندگی همایون به ایران نوشته و ترتیب حوادث را فراموش کرده است. ن. ک: صص ۶۱، ۶۵، ۳۵۰.
۳۶. بایزید، ص ۳۵.
۳۷. ن. ک: شیخ ابوالفضل مبارک، ص ۳۲۴؛ ریاض السلام، ص ۷۱ ح.
۳۸. شیخ ابوالفضل مبارک، ص ۳۲۳.
۳۹. وزن این الماس شش مثقال و نیم بود و ارزش آن را معادل دو روز و نیم هزینه دنیا تخمین می‌زدند. ریاض الاسلام، ص ۶۳ ح. اما به روایت ابوالحسن قزوینی آن الماس «در نظر حضرت شاه خلافت پناه چندان اعتباری نیافت»، بنابراین پس از مدتی آن را توسط آقا اصلان مشهور به مهتر جمال برای برهان نظام شاه فرمانروای دکن که شیعه مذهب بود، فرستاد. ابوالحسن قزوینی، فواید الصفویه، تصحیح مریم میراحمدی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۷، ص ۲۴. برای اطلاعات بیشتر در خصوص این جواهرات و به خصوص الماس کوه نور. ن. ک: امینی، ایرج، الماس کوه نور در رهگذر تاریخ، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: پیکان، ۱۳۸۲.
۴۰. شیخ ابوالفضل مبارک، ص ۳۲۳. برای اطلاعات بیشتر ن. ک: ریاض الاسلام، صص ۶۷-۶۱. پارسا دوست، صص ۶۱-۴۴۸.
۴۱. بایزید، ص ۳۷.
۴۲. همان، صص ۷-۳۶. شیخ ابوالفضل مبارک می‌نویسد این بازی‌ها در تبریز مشهور و معروف بود. ص ۲۲۶.
۴۳. همان، ص ۳۸.
۴۴. ن. ک: ریاض الاسلام، صص ۵-۲۹۴.
۴۵. بایزید، ص ۴۴.
۴۶. همان، ص ۴۱. ن. ک: شیخ ابوالفضل مبارک، ص ۳۵۰؛ ریاض الاسلام، ص ۷۵.
۴۷. برای بررسی علل این اختلافات که به بیرون راندن قزلباش از قندهار منجر شدن. ک: پارسادوست، صص ۷۴-۴۷۱.
۴۸. بایزید، صص ۵۱، ۷۱، ۸۱، ۷-۹۶؛ ریاض الاسلام، ص ۲۹۵.
۴۹. عالم‌آرای شاه طهماسب، صص ۶۵-۲۶۴. استاد ایرج افشار مولد و موطن مؤلف را شهر یزد دانسته است. ص ۱۵.
۵۰. همان، صص ۸۶-۲۸۴.
۵۱. ن. ک: میر محمود، صص ۵۱-۱۴۸؛ ریاض الاسلام، صص ۶-۳۴؛ رای، صص ۶۵، ۲۹-۱۲۸.
۵۲. بایزید، ص ۵۱.